

پیش از ورود گرایش‌های مدرنیته، ساختار جامعه‌ی بسته و سنتی افغانستان توسط نیروهای سنتی و ساختار مرتبط با آن تعریف و مدیریت می‌گردید. شاخصه‌ی اساسی آن ساختار مخالفت شدید و جدی با جریانات نوگرا، حفظ اوضاع موجود و تقابل با هر ابزار ممکن برای دسترسی به موقعیت برتر در عرصه‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در درون بود. تنوع قومی، زبانی، فرهنگی و جغرافیای زیستی مملو از عوارض فیزیکی، آن ساختارها را به شدت زیر فشار گرایش‌های آنگونه تنوعات قرار داده و ارزش گذاری به آنرا به یکنوع باور مذهبی تبدیل کرده بود. ورود جرقه‌های مدرنیسم به آن دشواری‌ها بیشتر از پیش دامن زد. ساختار سنتی علاوه بر درگیری درونی، جبهه‌ی دیگری را در دفاع از مرزهایش در برون باز کرد. نیروهای نو که هسته‌ی ساختار آینده را نمایندگی می‌کرد، بنا به ضعف و ناملایمات دوران آغاز تولد، به شدت زیر فشار قرار گرفت. نطفه‌گذاری این نیروها که برای اولین بار در بطن نظام سنتی و در بالا انعقاد یافته بود، بنابه خصالت محیطی، در همان اوایل با مشکل ورود، درون قاعده‌ی هرم اجتماعی دچار گردید ...

صفحه‌ی ۲

سال دوم، دوشنبه، ۱۸ جوزای ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۸ جون ۲۰۱۵ میلادی

شماره‌ی ۳۸

مهم هفته

### طالبان مقر ولسوالی یمگان در بدخشان را تصرف کردند

مقام‌های محلی در ولایت بدخشان در شمال شرق افغانستان گفته‌اند که گروه طالبان مقر ولسوالی یمگان را به تصرف خود درآورده‌اند. شاه‌ولی‌الله ادیب سرپرست ولایت بدخشان به بی‌بی‌سی گفت که شورشیان وابسته به گروه طالبان از یک هفته پیش این ولسوالی را تحت حملات شدیدی قرار داده بودند و سرانجام وارد مقر ولسوالی یمگان شدند. آقای ادیب افزود که نیروهای امنیتی در حدود یک کیلومتری مقر ولسوالی موضع گرفته و علیه پیش‌روی گروه طالبان مقاومت می‌کنند. او همچنین گفت که مسوولان محلی درخواست حمایت هوایی کرده‌اند تا به کمک آن‌ها شورشیان از این منطقه عقب رانده شوند.

سرپرست ولایت بدخشان گفت که طالبان در این حمله، تحت فرماندهی شهروندان خارجی حمله کرده‌اند و شمار کل مهاجمان به بیش از دوصد نفر می‌رسد.

ذبیح‌الله مجاهد که خود را سخنگوی گروه طالبان معرفی می‌کند، گفته که مقر ولسوالی یمگان با تمام پاسگاه‌های امنیتی آن به تصرف افراد این گروه درآمده است.

مهم هفته

پوتین:

### غرب نباید از روسیه بترسد

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، گفته است که این کشور تهدیدی برای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نیست. آقای پوتین در گفتگویی با روزنامه ایتالیایی کوریریه دلا سرا گفت: "فقط یک آدم دیوانه و فقط در رویا می‌تواند تصور کند که روسیه ناتو را مورد حمله قرار می‌دهد".

ناتو در پی دخالت روسیه در بحران اوکراین و در واکنش به نگرانی‌های این کشورها در قبال تهدید روسیه، حضور نظامی‌اش را در کشورهای اروپای شرقی افزایش داده است.

ناتو معتقد است که روسیه از شورشیان اوکراین حمایت می‌کند، ادعایی که روسیه به طور مکرر رد کرده است.

آقای پوتین در گفتگویی با این روزنامه‌ی ایتالیایی گفت که برخی از کشورها به سادگی از نگرانی‌های مردم در قبال روسیه سوءاستفاده کرده تا از این طریق تجهیزات نظامی و کمک‌های مالی و اقتصادی دریافت کنند. رئیس‌جمهور روسیه تاکید کرد که "نیازی نیست از روسیه بترسید". آقای پوتین در بخش دیگری از این مصاحبه گفت: "دنیا آنچنان تغییر کرده که هر کسی دارای عقل سلیم است حتماً نتواند بروز چنین جنگی در مقیاس وسیع را تصور کند".

## "نخستین پایتخت فرهنگی سارک"

# فرودستان بامیان چه سهمی می‌برند؟



بهرام آموئیایی

اینکه غزنی مرکز فرهنگی جهان اسلام شده، یا بامیان پایتخت فرهنگی سارک است، شاید بتواند برای عده‌ی حس دلخوش‌کننده پدید آورد، اما مردمی که در عصر انفجار فن‌آوری در مغاره‌های بودا زندگی می‌کنند فکر نکنم حس متفاوتی داشته باشند.

دوران ما دوران دلخوش‌کردن‌ها و خیالبافی است، دورانی که سعی می‌کنند ما را با چند نمایش خنده‌آور و جذاب از غم زندگی واقعی برای یک مدت کوتاه دور کنند؛ بعد همان دیگ است و همان آش. نام "پایتخت فرهنگی سارک" برای غم‌غلط‌کردن کوتاه‌مدت یک عده خوب است، اما به چالش‌های مادی و عینی مردم نقطه‌ی پایان نمی‌گذارد. باید دنبال درمان دردهای اصلی مردم گشت نه نمایش‌های دلخوش‌کن و زودگذر.

۲

## تجمع بیش از دو هزار روحانی افغان در حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان

سرباز امنیتی کشور را پر نمی‌کند و نیاز است که علما قدم عملی برای حمایت از این سربازان بردارند". او گفت که نیروهای امنیتی افغانستان، "فرزندان عزیز این کشور هستند که سینه‌ی خود را در برابر کسانی که نمی‌خواهند صلح و امنیت در کشور حاکم شود، سپر کرده‌اند". آقای مولوی‌زاده افزود که این روحانیان برای موفقیت نیروهای امنیتی افغانستان "شب و روز دعا می‌کنند".

چندی قبل هزاران روحانی افغان در یک اقدام بی‌سابقه در شهر کابل حمایت‌شان را از نیروهای امنیتی افغانستان اعلام کردند.

این نیروها از آغاز سال جاری میلادی و همزمان با پایان یافتن ماموریت رزمی ناتو در افغانستان، به صورت رسمی مسوولیت امنیتی را در سراسر این کشور بر عهده گرفتند.

در حال حاضر آن تعداد از نیروهای ناتو که در افغانستان باقی مانده‌اند، تنها در عرصه‌های آموزشی و حمایت از نیروهای امنیتی افغان فعال هستند. افغانستان بیش از ۲۶۰ هزار نیروی نظامی دارد. هرچند کمیت نیروهای امنیتی افغان زیاد است اما تجهیزات جنگی مدرن و قابل توجه در اختیار این نیروها نیست.

بیش از دو هزار روحانی و عالم دینی از ولایت‌های هرات، غور، بادغیس و فراه با تجمع در ولایت هرات در غرب افغانستان حمایت‌شان را از نیروهای امنیتی افغان اعلام کردند.

این شرکت کنندگان بیشتر ملا امامان و خطیبان مساجد بودند.

محمد آصف رحیمی، والی هرات، در صفحه‌ی فیسبوک خود نوشته که او با حضور در منازل شماری از شخصیت‌های روحانی، از خدمات علمی و عرفانی این شخصیت‌ها قدردانی نموده‌است. اما مشخص نیست که تجمع امروز روحانیان غرب افغانستان یک اقدام خودجوش است و یا با حمایت نهادهای دولتی افغانستان سازماندهی شده است.

هدف این تجمع، حمایت و پشتیبانی از عملکرد نیروهای مسلح افغانستان که در یکسال اخیر مسوولیت‌های امنیتی این کشور را به دوش داشته‌اند، عنوان شده است. مولوی عبدالرحمان مولوی زاده، خطیب یکی از مساجد هرات و مدیر مدرسه‌ی عالی جامع این شهر در این مراسم گفت: "اگر هزار بار به تاریکی لعنت بفرستیم جای روشن کردن یک شمع را نمی‌گیرد و اگر هزار بار به درد و رنج لعنت بفرستیم جای یک

## آغاز یک مرحله‌ی سیاه در تاریخ روشنفکری ما



☑..... کامبیز پویا

زمانی آذرنو نوشته بود: "روشنفکر امروزی یگانه راه نمایان کردن همبستگی خود با دیگران را در انزوای خود خواهد یافت".

امروزه بسیار رایج شده که در مورد مسایل و مفاهیمی که مدت‌های مدیدی است اروپاییان با آن به کلنجار رفته‌اند، و در هر موقعیتی نظر به نیازش، بدان پرداخته‌اند (نمی‌گویم ما شرقی‌ها، چون روسیه و چین و ژاپن و حتی ایران هم کشورهای شرقی‌اند) ما افغانستانی‌های چیزفهم!! و بسیار دانا و حکیم!!! عریبه سر می‌دهیم، و سربه سرشان می‌گذاریم، و گاهی حتا در برخی از موارد، مارکس و نیچه و هایدگر و سارتر و فرانکس کافکا و دیلتای و فوکو و... گنده‌ترین‌هاشان را به چالش می‌کشیم، و بلاهت و سفاکت خود را به نمایش می‌گذاریم. باری

بخش نخست

از این همه که بگذریم دست در دست پسامدرنیسم، بر پروژه‌ی روشنگری نیشخند می‌زنیم، و به ریش مسیحیت و مارکسیزم می‌خندیم. آن هم روشنگری، مسیحیت و مارکسیزمی که خود ساخته و تراشیده‌ایم و هرگز به درون آن نرفته و از سرچشمه و مضامینش نه تنها چندان اطلاعاتی نداریم، که خود بدانها چیزیکی ساخته ایم. از زبان کیرکی گارد با مسیحیت آشنا شده ایم و روشنگری را در اتکا به عقل فردی دریافته ایم و مارکسیزم را از زبان پوپر و برتراند راسل (دشمنان سوگند خورده‌اش) و در نهایت از زبان سارتر (دوست مهربانش) فهمیده ایم. و اگر به اسلام رسیده ایم، در پذیرش و عدم پذیرش‌مان، همان ملای سر کوچک، ...

صفحه‌ی ۳



گپ مردم



## گفتگوهای غیررسمی، موثر نیست

ب. آذری

به تازگی خبرهایی در مورد دیدار نمایندگان طالبان با شماری از زنان عضو مجلس نمایندگان افغانستان در ناروی، نشر شده است. گروه طالبان با تایید این دیدار، از تلاشها به هدف جلب همکاری همه‌ی مردم "برای ایجاد یک نظام خالص اسلامی" سخن گفته است.

این گفتگوها شکل غیررسمی داشته و زنان شرکت‌کننده، از دولت افغانستان نمایندگی نمی‌کرده‌اند. هنوز جزئیات بیشتری در این زمینه منتشر نشده، اما دیدارهای غیررسمی میان نمایندگان طالبان و افرادی از جانب افغانستان، بخشی از تلاشهای صلح خوانده میشود که به همکاری شماری از کشورها صورت می‌گیرد. پیشتر نیز عده‌یی به نمایندگی از دولت کابل با طالبان در قطر گفتگو کردند که غیررسمی خوانده شد و بی‌نتیجه پایان یافت.

دیدارهای غیررسمی اخیر میان طالبان و نمایندگان افغانستان در حالی صورت می‌گیرد که آتش جنگ و ناامنی در افغانستان شعله‌ور است و ذره‌یی هم از شدت وحشت و جنایت طالبان کم نشده است. به تازگی، افراد وابسته به این گروه مقرر ولسوالی یمگان در ولایت بدخشان را تصرف کرده اند و جنگ در سایر مناطق شمالی و شمال‌شرقی هم در حال اوج‌گرفتن است.

همانگونه که از نام این دیدارها برمی‌آید، به گونه‌ی رسمی میان دولت افغانستان و طالبان صورت نمی‌گیرد و بنابراین توافق احتمالی مذاکره‌کنندگان هم ضمانت اجرایی ندارد. از این نظر، به دشواری میتوان مدعی شد که این تلاشها گام سازنده‌یی در جهت برقراری صلح پایدار در کشور خواهد برداشت. تنها نتیجه‌گیری‌یی که میتوان از دیدارهای غیررسمی اخیر و همچنان سفر نمایندگان طالبان به برخی از کشورهای همسایه داشت، اینست که طالبان در هردو جبهه‌ی جنگ و سیاست فعالتر از قبل شده اند و حالا سعی دارند حتی توجه زنان افغانستان را نسبت به "نظام خالص اسلامی" جلب کنند.

گروه طالبان در زمان حاکمیت‌اش در افغانستان نسبت به زنان رویکرد تحقیرآمیز و ضد انسانی داشت و به آنان اجازه نمی‌داد تا بدون محرم شرعی از خانه بیرون شوند. حالا، سیزده سال جنگ و جنایت در برابر دولتی که مدعی برقراری دموکراسی در افغانستان است، به این گروه فهمانده است که نمیشود با رویه‌ی سابق در این کشور حکومت کرد. این خبر خوشی برای دولت کابل نیست، که تلاش می‌کند طالبان را زیر سایه‌ی قانون اساسی خودش ادغام کند.

فعال‌شدن دستگاه دیپلماسی طالبان، این گروه را در سطح جهانی بیشتر مطرح می‌کند و زمینه‌ی گفتگوهای طالبان را با نمایندگان دولتهای ذی‌دخل در قضیه‌ی افغانستان فراهم می‌سازد: هشدار جدی‌یی که باید دولت کابل را بیدار کند.

## "نخستین پایتخت فرهنگی سارک"

# فروستان بامیان چه سهمی می‌برند؟

باید روی توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این ولایت توجه کنند.

خوشبختی زمانی میتواند لذت‌بخش باشد که به گونه‌ی مادی آنرا حس کرد. با خیالپردازی و دلخوش‌کردن نمیشود خوشبخت شد. اینکه غزنی مرکز فرهنگی جهان اسلام شده، یا بامیان پایتخت فرهنگی سارک است، شاید بتواند برای عده‌یی حس دلخوش‌کننده پدید آورد، اما مردمی که در عصر انفجار فن‌آوری در مغاره‌های بودا زندگی می‌کنند فکر نکند حس متفاوتی داشته باشند.

دوران ما دوران دلخوش‌کردن‌ها و خیالبافی است، دورانی که سعی می‌کنند ما را با چند نمایش خنده‌آور و جذاب از غم زندگی واقعی برای یک مدت کوتاه دور کنند؛ بعد همان دیگ است و همان آش. نام "پایتخت فرهنگی سارک" برای غم‌غلط‌کردن کوتاه‌مدت یک عده خوب است، اما به چالشهای مادی و عینی مردم نقطه‌ی پایان نمی‌گذارد. باید دنبال درمان دردهای اصلی مردم گشت نه نمایش‌های دلخوش‌کن و زودگذر.

**بامیان که از نظر اداری سال گذشته از ولایت درجه سوم به درجه دوم ارتقا یافت، از نظر اقتصادی یکی از انکشاف‌نیافته‌ترین ولایت‌ها است. بامیان به همان اندازه‌یی که از نظر ارزش تاریخی یک ولایت مهم باستانی، و از نظر امنیتی کم‌دردسرتین است، به همان میزان کمتر مورد توجه دولت مرکزی قرار دارد و در مقایسه با ولایت‌های دیگر، پروژه‌های بزرگ انکشافی کمتر در این ولایت پیاده شده است.**

**ولایتی که به دلیل داشتن آبنده‌های تاریخی و جاذبه‌های سیاحتی باید به یکی از مراکز مهم توریستی در منطقه تبدیل شده و سهم زیادی در افزایش درآمد داخلی کشور داشته باشد، از هر نظر دورافتاده و فراموش‌شده به حساب می‌آید. بامیان فقیرترین و دردمندترین مردم را در خود جای داده؛ مردمی که همواره مورد تبعیض‌های گوناگون قرار گرفته و چیز زیادی از میلیاردها دالر کمک جهانی‌یی که در سیزده سال گذشته به نام افغانستان سرازیر شد، بدست نیاورده است. حالا که کاروان کمک‌های مالی جهان در حال ایستادن است، سعی دارند دل بامیانی‌ها را با یکی دو عنوان فرهنگی خوش کنند.**

## مبارزات پیچیده درون ساختاری...

بهرتر برنامه‌ی اصلی نوگرایان را تشکیل می‌داد. این حرکت عجولانه که هیچگاه توسط پایه‌های اجتماعی حمایت نمی‌شد، قریب به نیم قرن در حوزه‌ی ترور مصروف گردیده و عصبیت برای حذف فزیکتی خود را درون ساختار حاکم هزینه کرد. توسل به ابزار خشونت که پیش از این برای حذف همدیگر درون ساختار حاکم معمول و یک امر عام تلقی می‌گردید، این بار جهت دیگر را متوجه گردیده و به شکار اهداف جدید همت گماشت.

ساختار حاکم که تجربه پیر کهنسال و سربرافراشته از بستر خشونت‌بار تاریخی را تمثیل می‌کرد، تا توانست به حذف کودکان نو وارد، بدون آنکه به تربیت و یا تعامل با آنان اندیشیده باشد، آستین را بالا زده و به درو این بذر نوسرکشیده اقدام کرد. شکاف‌های اجتماعی که پیش از آن هم نهایت گسترده و وسیع بود، پس از آن به مسیر صعب و دشوار روبرو گردیده، سطح وسعت و میزان گستردگی آن از راس تا پایه‌ی هرم توسعه یافت. در نتیجه ساختار اجتماعی درین رویارویی نو و کهنه درگیر یکنوع مبارزه وحشتناک درونی گردیده و راه را برای ورود عنصر برونی، بنابه اوج نابسامانی درونی فراهم ساخت.

عنصر برونی که دانش مورد نیاز، امکانات مادی و تجربه‌ی تاریخی از مدیریت این گونه ناهنجاری‌های

بامیان نخستین پایتخت فرهنگی سارک(سازمان همکاری‌های منطقه‌یی جنوب آسیا)شد؛ این تیتتر خبری رسانه‌ها در روزهای جمعه و شنبه بود. فعالان مدنی از این اقدام ستایش کردند و فرصتی هم برای عده‌یی از مقامهای دولتی فراهم شد تا نشان دهند که برای بامیان و بامیانی‌ها کاری کرده اند. یکی از "حجم وسیع محرومیت" باشندگان این ولایت گفت و خواهان "تغییر سیمای بامیان" از سوی کشورهای عضو سارک شد؛ یکی هم از سازمان ملل خواست تا جلو تخریب آثار باستانی از سوی داعش و سایر تندروان اسلامی را بگیرد.

وضعیت به گونه‌یی پیش آمده که هم مردم، هم فعالان مدنی و هم مقامهای دولتی همیشه کارشان انتقادکردن و کم‌خواستن از "جامعه‌ی جهانی" است. اینجا هیچ تفاوتی میان یک فرد عادی و یک مقام دولتی نیست. ما روزنامه‌نگاران هم توان‌مان در حدی است که بگویم، این بکنید و آن نکنید.

خوب، اینها که بد نیست. اما این خواستنها و عرض‌وداها کاری نمیتواند از پیش ببرد مگر اینکه در عمل به فقر، محرومیت و مغاره‌نشینی بامیانی‌ها پایان داده شود؛ کاری که در سیزده سال گذشته نشده و در حال حاضر هم چشم‌انداز روشنی برای یک آینده‌ی خوب نمیتوان دید.

بامیان که از نظر اداری سال گذشته از ولایت درجه سوم به درجه دوم ارتقا یافت، از نظر اقتصادی یکی از انکشاف‌نیافته‌ترین ولایت‌ها است. بامیان به همان اندازه‌یی که از نظر ارزش تاریخی یک ولایت مهم باستانی، و از نظر امنیتی کم‌دردسرتین است، به همان

اجتماعی را درون دیگر اجتماعات بشری با خود داشت، با دست پر وارد میدان یارگیری گردیده و بر مبنای نیازمندی غرض دسترسی به منافع کوتاه‌مدت و بلندمدتش مهره‌ها را سمت و سو داده و به مدیریت آن آغاز به کار کرد.

دیگر مهار اداره‌ی امور از دستان ضعیف ساختارهای فرتوت و یا نیروهای نوظهور و کودکان بی‌خبر از دنیای پیچیده‌ی عصر حاضر خارج و زیر اتوریته‌ی مدیران و برنامه‌ریزان قوی پنجه‌ی خارجی قرار گرفت.

دست‌های بیرونی برای دسترسی به اهدافش برای تربیت و آموزش نیروهای سنتی و کهنسال و یاران نوظهورش در ماورای مرزهای کشوری‌اش کانون‌های پرورشی هفتگانه و هشتگانه و چنگانه را از قم تا مسکو، از ریاض تا اسلام آباد و از پکن تا واشنگتن عیار و سپس برای حذف مهره‌های ناکارا به تراشیدن شاه‌مهره‌ها اقدام و در نهایت کار را به دشواری بیشتر توسعه داده با یک دست علم حمایت از حقوق بشر و در دست دیگر با پیام ترور و انتحار و توسل به سبعیت و خشونت بی‌نظیر در تاریخ وارد میدان گردیده و هر دو ساختار را به تبعیت از خود وادار و با بدست‌گیری مهار آن، سرانجام اوضاع را به آنچنان آشفستگی و دورنمای سیاه مواجه ساخته که هر دو مهره‌ی به دام افتاده (رهبران هر دو ساختار) جز مهره‌های شطرنج در بساط بازیگران کارکشته، ارزش دیگری نداشته و جز دست و پاژدن در چنگال قدرتمند صیاد راهی برون رفت را با دستان خود شان مسدود و قفل زده اند.

## آغاز یک مرحله‌ی سیاه در تاریخ...

نقشی به سزا داشته است. در غیر این صورت، تا امروز باید حداقل، کسی مانند سروش می‌داشتیم، و بایک احمدی‌ها و داریوش آشوری‌ها و منصور حکمت‌ها در هر گوشه و کناری، می‌جنبیدند و می‌لولیدند.

بگذارید صمیمی‌تر باشیم! من و شما آدمک‌های افغانستانی از بس که پوچ و میان تهی و بی‌مایه و بی پایه ایم، چنان زود فریفته‌ی منظره‌ها و تصاویری می‌شویم که مدت زمان درازی می‌باید، تا به کاغذی‌بودن و ساختگی بودن‌شان پی ببریم. بی ببریم که تا این دم راه را اشتباهی آمده ایم. غلط کرده ایم و می‌باید دوباره از صفر آغاز کنیم. اما نه در پویش و پیمایش همان راه، بل یک صد و هشتاد درجه مخالف به آن گام برداریم، و باز همی میدان و طی میدان رویم و رویم، و باز همان نتیجه‌ی اول. هرگز از خود نمی‌پرسیم کجای کار اشکال داشته است؟ رخس ما کجا می‌لنگیده است؟ به کجای این راه برگردیم و کجای مشکل را حل کنیم؟ پیامد چنین‌گام‌هایی از پیش روشن است. سرخورده گی، یأس، نومیدی، گوشه‌گیری و دست کشیدن از هر گونه کار وبار و زندگی. و یا هم یکسره خط بطلان کشیدن به خط زندگی تا کنونی مان و سراپا دیگر شدن، ضدخود شدن و بیگانه شدن با اصل خود. شاید دوستان بگویند که اصلی وجود ندارد و پسامدنیزم این مسایل بغرنج کلافه کن را حل نموده است. از دید شما شاید! مگر اینکه کمی ژرفتر بنگریم و بر واژه‌های مدرن و پسامدن و ایزمهایی از این دست کمی خم شویم، و موی سپید بکنیم، تا چیزی از آن را دریابیم و بدانیم. هیچگاهی نگفته‌ام و هرگز هم نمی‌گویم که نه، حرف شما درست نیست! بل، می‌خواهم بگویم که چیزهایی را که بر زبان می‌آورید بسیار عجولانه از هوا می‌قایید، و دمی هم کله‌ی مبارک را به فهم آن زحمت نمی‌دهید. و گرنه چنین نیست که گاندی و کاسترو و چه گوارا و هوشی من و غبار و محمودی و بدخشی و یاری و... از آن بی‌خبر بوده‌اند. برعکس این ماییم که بی‌خبریم و در ژرفای بی‌خبری و ناآگاهی به

سر می‌بریم. آنان با درک درست از اوضاع و احوال جهانی و وطنی، و افکار پیشرو و زنده‌ی جهان، دست به تحول و تغییر در جوامع خود زدند، و اگر در مواردی به ایده آل خود نرسیدند، حد اقل بر جامعه و جهان خود تأثیرگذار بوده‌اند و نامی بر صفحه‌ی تاریخ ثبت کردند.

من با برخی نگرش‌ها در ساحه‌ی فرهنگ و اندیشه، که تغییرات بزرگی را موجب شده‌اند، موافقم. می‌پذیرم که این نگرش‌ها زندگی انسان امروز را تحول ژرفی بخشیده است، و داستایوسکی و نیچه و لیوتار و دریدا و فوکو و بارت و کافکا و کامو و سارتر، جای دیگری از انسان و جهان را کاویده‌اند و بر بدنه‌ی دیگری از این جهان انگشت گذاشته‌اند. اما این، همه‌ی حقیقت نیست و بخشی از آن را دربر می‌گیرد. بخش دیگری از آن را مارکس و گرامشی و در مجموع چپ گرفته و بخشی باقی مانده را واقعیت و تفاوت‌ها و نسبیّت‌ها در ساحات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر جنرافیا و جامعه‌یی به خود اختصاص داده است. ندیدن این همه تفاوت و تعارض در صحنه‌ی زندگی، عنصر روشنفکر و سیاستمدار را، به خیالات و آرزوها و خواهش‌های فردی خود می‌کشاند، که در بسیاری از رگه‌های فکری نسل نو ما، به قوت تبارز یافته است. می‌گویند: ما نسل بی‌گذشته و بی‌ریشه‌یی را می‌خواهیم که از بوی و گند نسل‌های گذشته، پاک و میرا باشند. توهماتی که به باور برخی، از آنان آدمیان تخیلی ساخته، و در تخیلات قهرمانی‌گری و شوالیه‌مابانه‌ی دون کیشوت سروانتس غرق‌شان ساخته است. این دید، به کلی یک دید یک‌جانبه و ذهنی است، و در ساحه‌ی اقتصاد سیاسی چیزی برای گفتن ندارد. پیش از همه باید به خود مقوله‌ی روشنفکر پرداخته شود، و دیده شود که آدم‌های گوناگون از دروازه‌ی فلسفه‌ها و نگرش‌های متفاوت، چه درکی از این مقوله دارند.

از دید طبیعی(یعنی اینکه ماجراها و رویدادها و تغییرات اجتماعی را چیزی خود به خود و طبیعی بینداریم)روشنفکران، جمعی برگزیده و نخبگانی‌اند که مسایل طبیعی و اجتماعی را بهتر از دیگران می‌بینند و

## بررسی چگونگی امرار معیشت...

نظام معیشتی تکامل یافته‌تری را مساعد می‌ساخت.

پابه‌پای کاهش محصولات آن دو سکتور، کارگاه‌ها و مراکز کار اهل پیشه و حرفه، که به ارتباط آن دو سکتور در روستاها فعال بود، به افلاس و بیکاری دچار گردیده و روند تکامل آن کارگاه‌ها را متوقف و زمینه‌ی آینده ایجاد صنایع را از ریشه نابود کرده است. سقوط و انحطاط آن نهادهای اقتصادی، باعث افزایش نیروی کار غیرماهر در بازار کار کشور، صاحبان کار را در برون از مرزها برای استخدام این نیروی کار ارزان و درمانده در موقعیت بلند چانه‌زنی قرار داده است. کاهش درجه‌ی رفاه در جامعه‌ی روستایی که در گذشته از طریق اقتصاد معیشتی و طبیعی امرار حیات می‌کرد، این نیرو را وادار به فروش نیروی کارش به نازل ترین قیمت در بازار کار کشورهای منطقه نموده و به شکل دوامدار در یک وضعیت نابسامان تنگدستی و با دست خالی چشم‌پین در خدمت صاحبان کار و سرمایه قرار می‌دهد. به دنبال آن پول و امکانات ناچیز که از طریق فروش نیروی کار بدست می‌آید، هیچگاه در مسیر غیر از مصرف

میدانند، و درموردی گوناگون، اطلاعات و معلومات کافی و درخور توجهی دارند. این جمع نخبه‌ی برگزیده، که از اجتماع و توده‌ی مردمی که با کار یدی – پراتیک به تولید و بازتولید زندگی می‌پردازند، و وقتی برای اندیشیدن و تخیل و آفرینش ذهنی ندارند، چند سر و گردن بلندتر قلمداد شده‌اند. این توهم در گام نخست خودشان را فرا می‌گیرد. از این جاست که از دید هایک و هایکی‌ها و فریدمنی‌ها و پوپریست‌ها و راسلیست‌ها، توده‌ی مردم اگر زندگی را در واقعیت مادی بازتولید می‌کنند، روشنفکران و فیلسوفان سیاسی دیدی جامع تر به اجتماع دارند و زندگی را در قامت‌های اندیشه و ذهن، همراه با پیامدها و سیر و سلوک آن بازتولید نموده، و این گونه، از سویی، از کار یدی – پراتیک، معاف می‌شوند، و از سوی دیگر بر گرده‌ی زحمتکشان و کارگران(نیروی کار) سوار می‌شوند. این دید نولیبرالی به روشنفکر سبب شده تا تصویری از روشنفکر، نزد بخش بزرگی از جامعه خلق شود که اوشان، این خانم – آقا را موجودی سرباری، بیکاره، پرگو و زایدی به شمار آورند، که اصلن هیچ دردی را درمان نمی‌کند. اما از سوی دیگر، توانگران و مالکین جایندادها و ثروت‌های شگرف، اینان را به چشم ضرورت، کسانی می‌پندارند که وضع موجود را توجیه نموده و مالکان چیزها را تقدیس می‌کنند. از اینجاست که همواره بدیشان توجه داشته، و بخش ضروری و ارگانیک سرمایه و ثروت هاشان قلمداد می‌کنند. مدالهای افتخاری که اینان به روشنفکران می‌بخشند، جایزه‌های ادبی، تحایف و مقرری‌ها و معاشات بزرگ بدیشان، از همین کارکرد روشنفکر و نگاه سرمایه دارانه به وی سرچشمه می‌گیرد. و اما از دید تاریخی و سیاسی، نگرش به مساله‌ی روشنفکر، تفاوت می‌کند. بدین معنا که روشنفکران نه تنها جمعی نخبه و برگزیده نیستند، که برعکس با درک ژرفی‌که از انسان و جهان و تاریخ و جامعه‌ی خود دارند، آگاهی‌های متناقض و چندباره‌ی کارگران

و زحمتکشان را سیقل داده، شفاف نموده و مناسبات رازورزانه و رازآمیزانه‌ی دنیای پیرامون‌شان را برهنه ساخته، و روابط ستمگری و استثمار را که آنان را به بردگی توانگران کشیده، بدیشان می‌نمایانند، و از اینجا ایشان را در نفی و سقوط بربریت مدرن که در لفافه‌ی انسانی‌ها و معنویت‌ها پیچیده شده، کمک و یاری می‌کنند. از همین جا به مفهوم "روشنفکر ارگانیک" گرمشی می‌رسیم، و این دو درک از روشنفکر را، در درازنای تاریخ، به مشاهده می‌نشینیم.

**ادامه دارد**

کوچک اراضی را با قیمت نهایت بلند به مشتریان ذوق زده‌ی دهاتی به فروش رسانده و به سرمایه‌ی بادآورده‌ی شان بیفزایند. بدین ترتیب روند میدله کالا و پول از دورترین نقاط روستایی به شهرها و یا حواشی شهرها امتداد یافته عده‌ی کثیر بینوا گردیده و اقلیت کوچک به نان و نوا می‌رسند. این اقلیت کوچک در روستاها به دو شکل عرض وجود خواهد کرد. در روستاها در قالب ملاکان و زمینداران متوسط و در حواشی شهرها در چوکات صاحبان سرمایه‌ی پولی که با استفاده از امکانات پولی و اعتبار اجتماعی شان روز به روز به افزایش سرمایه پولی دست یافته و سرمایه‌ی دست‌داشته‌ی شان را بنابه وضعیت نامصون، نه برای سرمایه‌گذاری دراز مدت(ایجاد کارخانه و فابریکه) بلکه روی سرمایه‌گذاری در بانک‌ها (سرمایه ربایی) و یا تجارت (سرمایه تجاری) و خانه سازی تمرکز نموده و پروسه صنعتی سازی کشور را همچنان به تعویق می‌اندازد. در نهایت فاصله میان طبقات دارا و محروم ازدیاد یافته و شکاف‌های متعدد اجتماعی به گونه‌ی دیگر ایجاد می‌شود.

## آموزگاران: رئیس جمهور ما را...

خواهم کرد. این خودش ریشخند بزرگی است که برای ما غیرقابل قبول است."

مهدی حسینی، یکی دیگر از استادان این لیسه در رابطه به وضعیت آموزگاران کشور می‌گوید:"آنچه بیشتر از همه چیز دردآور است، بی‌توجهی و بی‌تفاوتی سیاست‌مداران و جامعه نسبت به قشر معلم است. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در این دید که ما از اول سال تعلیمی تا آخر ماه ثور تدریس کردیم، از این میان دو هفته معاش ما را تفریق کردند، به چه علتی؟ درحالیکه ما وظیفه‌ی خود را انجام داده بودیم، ولی بدون چون و چرا و غیرقانونی معاش ما را کثر می‌کنند.

### برگی از تاریخ

## روابط پنهان شاه امان‌الله و نادرخان با حکومت بریتانیا

"در جون ۱۹۳۰ فیض محمد خان وزیر خارجه‌ی افغانستان در دوران نادرخان، نخست کمک مادی از بریتانیا خواست، بریتانیا گفت، نخست افغانستان باید از اتحاد شوروی که نظر به پیمان ۱۹۲۱م (۱۳۰۰ش) تعهد داشت تا یک میلیون ربل را به افغانستان بپردازد، کمک بخواهد. اما وزیر خارجه تذکر داد که اتحاد شوروی به سیاست رژیم جدید هنوز اطمینان ندارد، پس در ایفای وعده‌های خود به تادیه‌ی کمک حاضر نیست، زیرا بسی مطالب نزد آن تاریخ و مبهم است. فیض محمدخان بیست هزار تنگ و یک هزار درجن گلوله و مبلغ چهار صد هزار پول نقد در خواست کرد. حکومت بریتانیا فقط به تادیه‌ی نصف آن پاسخ مثبت داد. قرضه‌ی پول نقد در یک قسط فقط یک صد هزار پوند علی‌الغور تادیه می‌شد، و بعد از چهار ماه که افغانستان حسن همجواری خود را به درستی ادامه می‌داد، هفتاد و پنج هزار پوند دیگر در قسط دوم تادیه می‌گردید. حکومت افغانستان آگاه نبود که مبلغ بیست و پنج هزار پوند اضافی به صورت احتیاطی نگاه داشته بود تا در اثر تجویز

سفیر بریتانیا مقیم کابل در اوقات مناسب تادیه گردد.

حکومت بریتانیا احساسات دوستانه‌ی خود را توسط اعطای هدایای پول نقد، سامان و لوازم و انجام خدمات ابراز داشت. اما در مدتی که افغانستان امداد پولی از اتحاد شوروی حاصل می‌دارد، حکومت هند که تادیه‌ی پولی بریتانیا را مهیا می‌کرد، تجویز کرد که فلن کمک پولی نشود و در عوض پیشنهاد نمود آنچه ماسکو می‌پردازد به تناسب آن آمادگی برای تادیه‌ی اجناس گرفته شود. به این شکل افغانستان را از امداد و کمک روس دور نگهداشت و عراده‌های حکومت افغانستان را آماده حرکت سریع‌تر ساخت و چرب کرد و آماده گردش نمود. به هر صورت در اخیر بریتانیا تصمیم گرفت تا به نحوی از انحا کمک پولی را اجازه دهد. در یک یادداشتی برای حکومت هند، ای. بی. هوپل به صورت تمثیلی و درامه‌یی راجع به اهمیت داشتن همسایه‌ی دوست و حسن همجواری با همسایه شمالی تاکید کرد که دوبار به یک مدت نسبتن کوتاه روابط ما با ایشان (افغانستان) در دو بحران بزرگ تاریخی هند بریتانیا به طوری بود که اگر مبالغه نشود باید بگویم که بقای هندوستان متکی بر درجه‌ی وفاداری زمامدار افغانستان ..... می‌باشد.(منظور هوپل درین گفتار فرصت‌های عهد دوست محمد خان و موتینی بزرگ هند در سال ۱۸۵۷م – ۱۲۳۶ش) و عهد امیر حبیب‌الله در اثنای جنگ جهانی اول بود.)

بر اساس مفاد ملی بریتانیا چنان فیصله به عمل آمد تا علامه‌ی محسوس دوستی خود را ارائه دارد. در زمان جنگ جهانی دوم قدرت‌های بزرگ جهانی کمک‌هایی را به این دولت کوچک و زراعتی توسعه دادند و رویه‌ی منظوری کمک‌ها و امداد در وقفه‌ها به افغانستان را که از سال ۱۹۲۰م– ۱۲۹۹ش تجویز شده بود و امان‌الله خان، پادشاه وقت از آن آگاه نبود، در پیش گرفتند. حکومت بریتانیا امداد پنجاه هزار پوند یا یک لک روپیه کلدار هندی را که سالانه برای افغانستان تخصیص داده بود عزم پرداخت تدریجی آن را نمود و امیدوار بود تا این مبالغ در تقویت نظام مخاطره بین افغانستان و هند بکار رود. این سیاست و روش موثر نبود که نخست امان‌الله از موجودیت این معاونت‌ها آگاهی نداشت و علاوه بر آن تقویت نظام مخابراتی بین افغانستان کار مقدماتی ساختمانی سرک بین کابل و خیبر را که توسط انجنیران بریتانیا معاونت می‌شد برهم زد. بنابر آن قسمت اعظمی پول بدون مصرف باقی ماند، بین سالیان ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ – (۱۳۰۴ – ۱۳۰۹ش) فقط اندکی بیش از یک سال بودجه منظور شده مصرف گردیده بود. پول قسمن به هدف تهیه‌ی سلاح و تادیه‌ی مصرف سفر امان‌الله، در هنگامیکه هممان حکومت بریتانیا بود به مصرف رسید.

حکومت بریتانیا به رژیم نادر خان در تحت عین شرایط و ملحوظات پیش آمد و عمل کرد، اما از آنجا که ذهنیت عامه مردم افغانستان از کمک‌های بریتانیا در هراس و اندیشه بود، معاونت‌های بریتانیا به صورت پنهانی به عمل می‌آمد تا عوامل کینه‌جویی‌های مردم را توسط اعلان امداد خارجی نباید تحریک کرد تا مردم به شور و طغیان در نیایند. علاوه بر آن حکومت افغانستان می‌تسید که اگر قبایل آزادیکه به نادر خان در گرفتن تاج و تخت کمک کردند می‌دانستند که پول در کابل موجود است، یک تعداد اعظمی آن‌ها دوباره به پایتخت هجوم می‌آوردند و پادش‌های خدمات خود را که برای زمامدار افغانستان انجام داده بودند، تقاضا و مطالبه می‌کردند. از آنجا بود که زمامدار افغانستان سران قبایل را با دادن عناوین افتخاری و اعزازی نظامی، بنابر نبود پول و دارایی، در حال حاضر نوازش می‌کرد و پاداش می‌داد."

منبع: روابط خارجی افغانستان در نیمه‌ی اول قرن بیست، نوشته‌ی لودیک آدمک، مترجم، پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، ۱۳۷۷، ج دوم، فضل: پشاور، صص ۲۹۴–۲۹۶



گزارشگر: خادم حسین فایز

## آموزگاران: رئیس جمهور ما را تمسخر می‌کند!



در شروع سال تحصیلی وعده داد که برای هر یک از آموزگاران کشور تا شش ماه آینده زمین توزیع می‌گردد و معاش بالا می‌رود، اما از توزیع زمین و افزایش معاشات هیچ خبری نیست.

عبدالرشید فلاح، یکی از استادان لیسه‌ی شهرک صفا با اشاره به وضعیت بد اقتصادی آموزگاران می‌گوید: "بعضی از استادان از فرط اقتصاد ضعیف، دچار اختلالات روانی و حتا سکنه‌ی قلبی و مغزی شده‌اند. اگر در مورد زندگی شخصی خودم بگویم، من لیسانس هستم و معاشم هفت هزار و پنج صد افغانی است. چهار هزار کرایه‌ی خانه می‌دهم، پنج صد بل برق، پنج صد بل آب، سیزده صد هم اگر آرد بگیرم و یک هزار هم روغن، دوصد افغانی باقی می‌ماند؛ با این دو صد افغانی، من چطور نیازمندی‌های خانواده‌ام را حل کنیم."

به گفته‌ی آقای فلاح، سیاستی را که وزارت معارف پیش می‌برد، معلم گشای است: "میعاد درسی نظر به تجربه‌ی کاری و کهنوت سن باید کاهش یابد، اما کسانیکه پیر اند با کسانیکه جوان اند، ساعات درسی شان تفاوت ندارد..."

صرف رسانده نمی‌تواند. به گفته‌ی حامد، یکی از مشکلات جدی آموزگاران کمبود معاش است: "یک استاد فارغ صنف چهارده، ۶۵۰۰ افغانی و یک استاد لیسانس ۷۵۰۰ افغانی در ماه معاش دارد. این پول نمی‌تواند کفاف زندگی یک معلم را کند. در این صورت معلم فقیر، زنش بیچاره و فرزندان محروم اند. از لحاظ حقوقی نیز، جزی از شهروندان درجه سوم قلمداد میشوند. بسیاری از آموزگاران کشور در خانه‌های کرایه‌ی می‌کنند. وقتی شش یا هشت هزار افغانی را ماهانه معاش می‌گیرند، با این معاش حتا نمیتوانند کرایه‌ی خانه‌های شان را بپردازند، چه رسد به مصارف دیگر."

نبود سرپناه نیز از مشکلاتی است که آقای حامد به آنها اشاره میکند: "در طول سیزده سال گذشته، روسای دولت در زمینه فقط وعده می‌دادند، عمل نمی‌کردند. فقط چند سال قبل، چند جریب زمین برای بعضی از استادان (که بیشتر از صد نفر نبودند) در دهسبز توزیع گردید ولی آن هم از سوی بعضی از زورمندان و مافیای زمین غضب گردید. رئیس جمهور غنی نیز

گردد، به همان میزان جمعیت نیروی کار روستایی تقلیل یافته و محصولات زراعت و مالداری هم کاهش می‌یابد.

بیش از چند دهه است که ساحه‌ی زمین زیر کشت، هیچگاه وسعت نیافته، بلکه با یک تناسب سرچپه با پیشرفت زمان، بنابه علل مختلف (جنگ، ناامنی، فشار اقتصاد بازار، خشک سالی و...) وسعت آن کاهش یافته است. این وضعیت در حالی ادامه دارد که نفوس کشور سیر تصاعدی را پیموده و میزان بیکاری تا سطح بحران توسعه یافته است. اگر مازاد نیروی کار و یا نیروی کاری که در روستاها بنابه عوامل متعدد به خانه‌خرابی و بیکاری سوق گردیده، از طریق غیرقانونی و قاچاق راهی کشورهای همسایه به ویژه ایران نگردد، یقیناً پیامد آن بنابه عدم مدیریت در آسیب‌رسانی، به نهادهای موجود کم از تروریزم، قاچاق مواد مخدر و فساد رسوایی برانگیز اداری نخواهد بود. از جانب دیگر کاهش نیروی کار روستایی و فرار آن از کشور، که کاهش محصولات زراعت و مالداري را در پی دارد، اگر با رشد سکتور صنعت در داخل کشور هماهنگ می‌بود، یک نوع رشد قابل ستایش از گذار به شیوه‌ی زندگی نوین را بشارت می‌داد. خصوصاً اگر این نیرو از بستر زراعت و مالداري به شیوه‌ی کار صنعتی در آن دو بخش ارتقا می‌کرد، پیام نهایت نیک بود.

در اینصورت زراعت و مالداري به زراعت و مالداري تجاری و مرتبط با بازار ارتباط گرفته و بخش وسیعی از نیروی کار بیکار را جذب و روند توسعه‌ی...

## بررسی چگونگی امرار معیشت در روستاهای کشور

مالداری سنتی و بیمار کشور را متاثر ساخته و جمعیت وسیع را که از آن طریق امرار معیشت می‌نمایند، از دایره‌ی آن سکتور خارج و در خدمت مصرف و یا تولید محصولات خود قرار می‌دهد. فرار نیروی کار روستایی که اغلب به شکل گروهی از کشور خارج میگردد، یکی از پیامدهای عملکرد آن مکانیزم روی بازار کار کشور است. در یک نگرش ابتدایی روزمره می‌بینیم که به هراندازه نیروی کار کشور، ناچار به ترک ده و دیارشان می‌

**بیش از چند دهه است که ساحه‌ی زمین زیر کشت، هیچگاه وسعت نیافته، بلکه با یک تناسب سرچپه با پیشرفت زمان، بنابه علل مختلف (جنگ، ناامنی، فشار اقتصاد بازار، خشک سالی و...) وسعت آن کاهش یافته است. این وضعیت در حالی ادامه دارد که نفوس کشور سیر تصاعدی را پیموده و میزان بیکاری تا سطح بحران توسعه یافته است. اگر مازاد نیروی کار و یا نیروی کاری که در روستاها بنابه عوامل متعدد به خانه‌خرابی و بیکاری سوق گردیده، از طریق غیرقانونی و قاچاق راهی کشورهای همسایه به ویژه ایران نگردد، یقیناً پیامد آن بنابه عدم مدیریت در آسیب‌رسانی، به نهادهای موجود کم از تروریزم، قاچاق مواد مخدر و فساد رسوایی برانگیز اداری نخواهد بود.**

دها تن از آموزگاران مکاتب کابل در اعتراض به نادیده‌گرفتن حقوق شان از سوی دولت دست به اعتصاب درسی زده و از آموزگاران سایر ولایت‌ها نیز خواسته‌اند تا به جمع آنان بپیوندند. "شورای سراسری آموزگاران افغانستان" که این اعتصاب درسی را مدیریت میکند با نشر اعلامیه‌ی از آموزگاران سراسر کشور خواسته است، تا زمانیکه خواست‌های صنفی شان از سوی دولت برآورده نشود و روسای حکومت وحدت ملی به وعده‌های شان وفا نکنند، دست از تدریس برداشته و دروازه‌های مکاتب را ببندند. این شورا خواهان سرپناه، رفع ابقا، افزایش معاشات و رفع تبعیض میان کارمندان دولتی و آموزگاران کشور هستند. لیسه‌ی شهرک صفا، واقع در حوزه‌ی سیزدهم کابل، از جمله‌ی مکاتبی است که استادان آن دست به تحصن زده‌اند.

لیاقت علی حامد، یکی از آموزگاران این لیسه و عضو شورای سراسری آموزگاران کشور در مورد خواسته‌های شان از حکومت و مشکلاتی که دامنه‌ی آموزگاران سراسر کشور است، می‌گوید: "از جمله‌ی مشکلاتی که ما در حوزه‌ی آموزش و پرورش متوجه آن شده‌ایم، وجود تبعیض آشکارا میان کارمندان دولتی و آموزگاران کشور است. آموزگاران کشور به عنوان بخشی از کارمندان دولتی در مکاتب دولتی کشور مشغول تدریس اولاد وطن‌اند؛ اما از امتیازات مادی و معنوی‌یی که یک مامور دولت از آن برخوردار است، برخوردار نیستند. به طور مثال، معلم در بست و قدمی که مقرر می‌شود نسبت به یک مامور دولتی پابرجاست. بدین معنا که تا آخر عمر در همان بست و قدم باقی می‌ماند و هیچ‌گونه ترفیع و ارتقایی در آن وجود ندارد، که به آن "ابقای بست" می‌گویند. همین مساله حتا در قانون خدمات ملکی نیز تبعیض‌گرایانه است؛ به صورت نمونه می‌توان به ماده‌ی دوم قانون خدمات ملکی اشاره کرد که میان آموزگاران و سایر کارمندان دولتی تبعیض قابل شده است. ما می‌خواهیم، حداقل توازنی بین معاش آموزگاران و کارمندان دولتی وجود آید. وقتی طرح افزایش معاش مطرح شود، وزارت معارف می‌گوید، بودجه نداریم. درحالیکه سالانه بیشتر از ۴۰ فیصد بودجه‌ی خود را به

### نقد اجتماعی

**مسوولان وزارت معارف بخوانند!**  
**از معلمان کشور حمایت می‌کنیم!**  
کمدکی

تعلیم و تربیت به عنوان موثرترین منبع توسعه، نقش مهمی در نوآوری، تغییرات اجتماعی، توسعه‌ی نیروی انسانی، جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری، انسجام و تحرک اجتماعی دارد. حتا می‌توان ادعا کرد که تعلیم و تربیت، اساس و پایه‌ی توسعه‌ی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است.

وزارت آموزش و پرورش کشور در طول سیزده سال گذشته در فکر کاهش نرخ بی‌سوادی و گسترش آموزش در سراسر کشور بوده است، اما هنوز هم نرخ بی‌سوادی در کشور حدود ۷۵ درصد ارزیابی شده است. این وزارت، برای گسترش آموزش ملیاردها دالر را سرمایه‌گذاری و به مصرف رسانده است، اما این سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش کمیت بوده است تا کیفیت. گسترش آماري شاگردان، توزیع کتاب، مکتب‌سازی، توزیع قرطاسیه‌ها، استخدام معلمان و... از جمله اقداماتی است که در بخش کمیت صورت گرفته است. اما نبود برنامه‌های آموزشی مناسب، پایین بودن معاش معلمان، کهنه‌بودن محتوای آموزشی، روش تدریس قدیمی، نبود لابراتوار، تیوریک و تک‌ساختی بودن نظام آموزشی از جمله مولفه‌هایی است که تاثیرات منفی عمیق روی کیفیت آموزشی داشته و باعث شکل‌گیری و تداوم چرخه‌ی معیوب آموزشی شده است.

وزارت معارف مکلف به ارائه‌ی خدمات آموزشی برای دانش‌آموزان و استادان مکاتب و انستیتوت‌هاست؛ این وزارت برای بهبود وضعیت آموزشی کشور نه تنها مکاتب را در بخش تدارکاتی، پرسونل، برنامه‌ریزی‌ها و آموزش کمک می‌کند، بلکه برای بررسی و نظارت کیفیت آموزشی و توسعه‌ی آموزشی-فرهنگی نیز مسوول است. در مدت حاکمیت حامد کرزی، وضعیت آموزشی از لحاظ کمی افزایش چشم‌گیری داشت، اما از لحاظ کیفی هنوز در حد پایینی قرار دارد. زیرا، در طول سیزده سال گذشته در نظام آموزشی تغییرات بنیادی و چشم‌گیری بوجود نیامده است. هنوز که هنوز است، وضعیت آموزشی کشور یک دور باطل آموزشی را می‌پیماید. این نظام، مشکلات زیادی متحمل می‌شود؛ نصفی از شاگردان از نبود فضای مناسب درسی رنج می‌برند، آنان در زیر خیمه‌ها، درخت‌ها، در فضای باز زیر آفتاب، باد و باران درس می‌خوانند. از سوی دیگر شاگردانی که در صنف درسی مشغول تعلیم هستند از نبود چوکی، کتاب درسی، وضعیت درسی و کمبودی استادان شکایت می‌کنند. این درحالیست که چند روزیست استادان نیز بخاطر عدم حمایت دولت از آموزگاران از تدریس دست کشیده و شاگردان را بی‌سرنوشت در کوچه و بازار رها کرده‌اند. از طرف دیگر، طالبان و دیگر مخالفان مسلح نیز صدها مکاتب را در ولایات مختلف کشور بسته و یا آتش زده‌اند، که دولت توانایی بازگشایی آنها را ندارد.

چندین روز است که استادان بخاطر کمبودی معاش شان و وعده‌های عملی نشده‌ی رئیس جمهور در بخش معارف، دست به تحصن زده‌اند. اما دولت توجه‌ی آنچنانی بر وضعیت معلمان کشور ندارد. اگر بصورت عقلانی به قضیه نگاه کنیم، در می‌یابیم که معاش معلمان در حدی که بتواند معیشت روزمره‌ی آنان را تامین کند، نیست. زیرا، اگر ۷۸۰۰ افغانی را که معاش یک معلم لیسانس است را با مصارف روزمره‌ی آنان بررسی کنیم، در می‌یابیم که آنان توانایی پیشبرد زندگی شان را با این معاش ندارند و هر عقل سالمی می‌فهمد که معلمان کشور از جمله‌ی محروم‌ترین ولی با ارزش‌ترین قشر جامعه‌اند، اما در کشور ما، این قشر نه تنها از سوی حکومت، بلکه از سوی جامعه نیز حمایت نمی‌شود.

عدم حمایت معلمان کشور از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیامدهای ناگواری چون برخورد ناسالم با شاگردان، خسونت خانوادگی، فقر، اختلالات روانی، عدم تحرک اجتماعی، کاهش کیفیت درسی، فساد اداری و اخلاقی و... را در پی دارد.

در نهایت پیشنهاد من برای بهبود نظام آموزش و پرورش کشور اینست: ۱. با مسایل آموزش و پرورش برخورد عقلانی صورت گیرد. ۲. به خودتکایی و استفاده از منابع داخلی بیشتر توجه شود تا منابع و امداد بین‌المللی. ۳. با نظام آموزشی برخورد سیاسی صورت نگیرد. ۴. معلمان ورزیده در مکاتب و متخصصان فهمیده در وزارت و منابع مهم تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های کشور استخدام شوند. ۵. نظام آموزشی به روز و مدرن شود. ۶. روی کیفیت آموزشی بیشتر توجه صورت گیرد تا کمیت. ۷. معاش معلمان بالا رفته و از سایر کارمندان دولتی متمایز نباشد. ۸. امکانات لازم برای مکاتب و انستیتوت‌ها فراهم شود. ۹. چرخه‌ی معیوب آموزشی به چرخه‌ی پویا و کارا تبدیل شود.